

فلسفه زمان و رسانه از منظر دریدا و رورتی

زمانمندیهای رسانه ای اینترنت

✓ مایک سندبوٹ

✓ ترجمه: مهدیه توکل

اشاره :

مقاله حاضر شامل چهار بخش است. بخش اول به بررسی برخی از پیشرفت‌های مهمی می پردازد که مشخص کننده مباحث فلسفی جدید پیرامون مسأله «زمان» هستند. محور بخش دوم این پرسش است که چگونه دو فیلسوف تأثیر گذار معاصر، ژاک دریدا و ریچارد رورتی، بین زمان و مسأله رسانه پیوند برقرار می کنند. سرانجام، در بخش سوم، تأثیرات زمانی حاصل از تجارب فرهنگی رو به گسترش در رسانه اینترنت مورد تحلیل قرار خواهد گرفت و در بخش پایانی این مسائل با نظریات دو فیلسوف نامبرده مرتبط می شوند.

مقدمه

درگذشته زمان بعدی استعلایی از تجربه بشری تصور می شد. از این رو فرض بر این بود که حتی با پیدایش تکنولوژیهای جدیدی نظیر اینترنت نیز کاملاً بی تغییر خواهد ماند. اما تفکر فلسفی جدید در مورد زمان پیشفرضهای سنتی را به چالش کشیده تا جاییکه تعیین کننده های فرهنگی مفهوم زمان آشکارتر شده اند. در مقاله حاضر سعی بر این است تا نشان دهیم که چگونه اینترنت می تواند به عنوان مثالی مناسب با ویژگیهای دو نظریه فلسفی تأثیر گذار معاصر در مورد زمان و رسانه، یکی نظریه ژاک دریدا و دیگری نظریه ریچارد رورتی، جور در بیاید. بدین منظور در ابتدا مباحث رایج در مورد زمان اجمالا مورد بررسی قرار می گیرد و سپس نشان داده خواهد شد که چگونه دریدا و رورتی موضوعات زمان و رسانه را به هم پیوند می دهند. در ادامه از این پیوندها به عنوان مبنایی برای ارزیابی اشکال

شده است. فقط از نیمه دوم قرن حاضر بود که مفهومی کلی از زمان مطرح گردید و به صورت ریاضی در فصل مشترک فیزیک، شیمی و بیولوژی، در قالب نظریه «خودسازمانی» «مورد استفاده قرار گرفت. برخی بر این باورند که راه حل منازعه بین تفکر فلسفی و فیزیکی در مورد زمان که مشخصه آغاز قرن بیستم بود، در راه است. به عنوان مثال، هرمان لوبه، فیلسوف آلمانی زمان و تاریخ، در کتابش با عنوان *Im Zug der Zeit* بر این نکته تأکید کرده که «حتی ساختار زمانی تاریخت»، که به نظر هایدگر و تئوری هرمنوتیک که در پی نظر وی مطرح گردید منحصر از رابطه ذهن با خودش و معناسازیش نتیجه می شود، در واقع ساختاری خنثی نسبت به ذهن و متعلق به تمام سیستمهای پویا و باز است».

نظریه همگرایی لوبه می تواند از سوی اندیشه های ایلیا پریگوزین، شیمیدان، فیزیکدان برنده جایزه نوبل و یکی از بنیانگذاران نظریه خود سازمانی مدعی حمایت شود. چراکه پریگوزین قبلاً در سال ۱۹۷۳ با ارجاع به تئوری ترمودینامیکس در مورد بازگشت ناپذیری اشاره کرده بود که «آینده این تصورات هرچه باشد به نظر می رسد می توان گفتگوی بین فیزیک و فلسفه طبیعی را بر مبنایی جدید آغاز کرد. گمان نمی کنم بتوانم اغراق کنم و بگویم که مسأله زمان بطور خاص نشانگر جدایی بین فیزیک از یک سو و روانشناسی و معرفت شناسی از سوی دیگر است (...).

می بینیم که فیزیک شروع به غلبه بر این حصارها کرده است». وی در فصل پایانی کتابش با نام «آزبودن تاشدن»، که در ۱۹۸۴ نوشته شده، می افزاید: «جالب توجه است که بدانیم نتایج اخیر(در علوم طبیعی) تا چه حد توسط فلاسفه ای نظیر برگسون، وایتهد و هایدگر پیش بینی

رایج زمانمندی در محیط نمادشناختی ارتباطات اینترنتی استفاده خواهد کرد. بعد از استدلال در مورد اینکه زمانمندی در حقیقت در حوزه کنش نشانه شناختی عملی جای می گیرد، سرانجام تلاش خواهیم کرد تا جنبه های مکمل نظریه های رورتی و دریدا را با هم ادغام کنیم و اهمیت رابطه درونی نزدیک میان اندیشه های فلسفی و سیاسی در مورد زمان و رسانه را به اثبات برسانیم.

گرایشهای اصلی در فلسفه زمان معاصر
مشخصه اوضاع فعلی حوزه فلسفه زمان، کثرت مفاهیم متعددی از زمان است. به همین دلیل بحث فلسفی در باب زمان از اهمیت خاصی برخوردار است. محور فلسفه زمان معاصر تلاش برای به هم مرتبط کردن مفاهیم متعدد زمان است که در شاخه های علمی مختلف مطرح می شوند و نیز ربط دادن این مفاهیم با تجربه روزمره و شبیه سازیهای زمانی تکنولوژیکی که امروزه به طور فزاینده ای شکل دهنده این تجربه هستند. در راستای حل مسأله زمان رویکردهای مختلفی مطرح می شوند که همه آنها را می توان در دو گرایش اصلی جای داد. این دو گرایش که در ادامه به آنها اشاره می شود تشکیل دهنده فلسفه زمان معاصرند.

اولین گرایش اصلی در فلسفه زمان معاصر را می توان تمایلی به وحدت بخشیدن و کلی کردن فهم ما از زمان دانست. مدافعان این نظریه بر این باورند که می توان وجه زمان را به عنوان نقطه ارشمیدسی جدیدی در نظر گرفت که قادر است تجربه روزمره ما از نفس و جهان را با نظریات آکادمیک در مورد انسان و طبیعت وحدت بخشد. به علاوه آنها معتقدند که این نقطه وحدت در فلسفه مورد تأکید قرار گرفته حال آنکه برای مدتی طولانی مورد غفلت علم و تکنولوژی واقع



خود توصیفی بشر قرار گرفته تنها نشانگر قابلیت تاریخی برای سازگار شدن، انعطاف پذیری ذاتی و هم مرزی زمینه ای بین واژه نامه هاست، حتی واژه نامه هایی به شدت سازش یافته، نظیر آنهایی که در فیزیک، ریاضی یا منطق یافت می شوند. بر این اساس واژه نامه های مختلف که برای اهداف متفاوت و در زمینه های گوناگون از آنها استفاده می کنیم باید نه به منزله همگرا در یک معنای ذاتی و نه به عنوان بنا کننده یا ویرانگر یکدیگر در یک معنای فرجام شناسانه در نظر گرفته شوند، بلکه این واژه نامه ها خود در بستر زمان دستخوش تغییرند و در جریان این تغییر به طرق گوناگون و تضادفی و بر مبنای اوضاع تاریخی متفاوتی که ظهور می کند به یکدیگر مرتبط یا از هم جدا می شوند.

این گذرا کردن بیش از حد زمان پیش از این در قلمرو ادبیات توسط روبرت موسیل، رمان نویس اتریشی، اجمالا مطرح گردیده بود. وی در رمانش با عنوان «انسان بی خاصیت» می نویسد: «قطار حوادث قطاری است که ریلهایش را در مقابل خود می گشاید، رودخانه زمان رودخانه ای است که ساحلش را با خود می رود و می برد. مسافر بر سطحی سخت و بین دیوارهایی محکم پیش می رود اما سطح و دیوارها نیز با او در حرکتند، نامحسوس اما به گونه ای زنده، با حرکتهایی که مسافرانش به وجود می آورند». بازتابی بودن ذاتی در درک مدرن زمان که در اینجا توسط موسیل توصیف می شود، در فلسفه مدرن به ترتیب توسط رویگردهای متفاوت کانت و هایدگر بنا نهاده شد. در حالیکه کانت و هایدگر مرموزانه کوشیدند همزمان با نسی کردن مفهوم زمان دوباره آن را کلی کنند اما تحلیل های فلسفی رسانه ای دریدا در مورد مساله زمان را می توان

ادامه می یابد و تنها این نوع اخیر زمانمندی است که می تواند ادعای کلیت حقیقی کند.

دومین گرایش اصلی در فلسفه زمان معاصر را می توان با یادآوری پیشفرض بنیادی مشترک بین حامیان گرایش وحدت و کلیت بخشی به خوبی فهمید. این گروه زمان را به مثابه ساختار اصلی کلی و یک شکلی در نظر می گیرند که از هرگونه امکان تاریخی و تغییر فرهنگی مبراست. از این رو به نظر لوبه و پریگوژین «کلیت وجودشناسانه وجه زمانمندی» در «جهان مشارکتی» خود سازمانی که دربرگیرنده انسان و طبیعت است، امری بدیهی می نماید. علاوه بر این مبنای افشای انتقادی ویرلیو، تصور دینی وی از داستان انحطاط زمانمندی مقدر شده از جانب خداست. انحطاطی که تحت عنوان تحول تکنولوژیکی اتفاق می افتد و به آن نسبت شیطانی داده می شود.

در مقابل طرفداران گرایش دوم، یعنی گرایش به تاریخی کردن و نسبی کردن مفهوم زمان، معتقدند که نقشی که زمان در فهم انسان از خود و جهان ایفا می کند مجموعه ای است از عادات تکنیکی و عملی که از لحاظ فرهنگی متنوع بوده و در بستر زمان در فرهنگهای جداگانه و تحت تاثیر شرایط تضادفی تغییر می کند. ریچارد رورتی، پراگماتیست آمریکایی، طرفدار این رویکرد، البته با تغییرات خاصی است. به نظر وی باید تفکر افراطی در مورد زمان همراه با تصویری الاهیاتی که معتقد است زمان و بی زمانی در انسان به هم می رسند کلاً کنار گذاشته شود. وی بر این باور است که در عوض «باید بکوشیم به نقطه ای برسیم که در آن دیگر هیچ چیزی را نپرستیم و با هیچ موجودی به عنوان چیزی الوهی رفتار نکنیم. جاییکه با همه چیز- زبانمان، وجدانمان و اجتماعمان- به مثابه محصولی از شانس و زمان برخورد کنیم». رورتی معتقد است که وقتی به این نقطه دست می یابیم که به جای پیچیده کردن و رمزآلود کردن مفهوم زمان آن را به گونه ای کاملاً بازتابی و در حکم محصولی از شانس تلقی کنیم.^۱

بر مبنای گرایش تاریخی کردن زمان که مورد حمایت رورتی است، باید رابطه درونی بین مفاهیم متداول زمان در مباحث آکادمیک و نیز پرسش از رابطه بین مفاهیم زمان در علم، شبیه سازیهای تکنولوژیکی زمان و فهم روزمره ما از زمان را با رویکردی پراگماتیستی مورد بررسی قرار داد. از دید رورتی همگرایی واژه نامه های متفاوت از زمان که مورد تاکید حامیان گرایش وحدت و کلیت بخشی به زمان است، هرگز نمی تواند اثبات کننده نوعی انطباق ذاتی بین زمان تاریخی و طبیعی یا بیانگر تمایل ذاتی تکنولوژی مدرن به ویران کردن زمان باشد. عملیاتی کردن تکنولوژیکی و ریاضیاتی و کاربردی کردن های موفق واژه نامه ای که تا کنون در خدمت اهداف

شده بود که به موجب آن اختلاف اساسی عبارت از این است که آنها تنها توانسته اند چنین نتایجی را در مقابل علم بدست آورند، حال آنکه می بینیم امروزه این بینشها از دل خود پژوهشهای علمی بیرون می آیند.

به علاوه برخی از نظریات در باب زمان که سعی در تحلیل این مساله از منظر مطالعات رسانه و تئوری تکنولوژی دارند را نیز باید در ردیف همان گرایش به وحدت و کلیت بخشی به مفهوم زمان دانست که توسط لوبه و پریگوژین شرح داده شده است. حامیان این نظریات که اکثرشان پسا تاریخی استدلال می کنند، بر این نکته تاکید دارند که مفهوم زمان در تئوریهای خود سازمانی که گویا به عنوان ساختار مبنایی طبیعت و تاریخ شناخته شده است، در حقیقت چیزی نیست مگر تجلی علمی از همان اشکال زمانمندی که در تکنولوژیهای شبیه سازی مدلهای پیچیده کامپیوتری به ظهور رسیده اند.

از این رو پل ویرلیو، سرعت شناس فرانسوی، بر خلاف لوبه، برقراری زمان تکنولوژیکی واحد جدید را در حکم کلیت بخشیدن به ساختارهای زمانی تاریخی نمی داند، بلکه خیلی بیشتر آنرا به منزله تخریب بنیانی این ساختارها می شمارد. طبق تشخیص فلسفی رسانه ای اصلی ویرلیو، تکنولوژیهای سینماتیک گسترش یافته در قرن بیستم آمده اند تا بنیان آن ساختارهای زمانی که از زمان آگوستین تا هایدگر درحکم اجزای اصلی و تفکیک ناپذیر تجربه بشری به حساب می آمده اند را براندازند.

در عین حال نزد ویرلیو این دیدگاه تخریبی قوی با طرح یک نظام فرابشری از سرعت محض پیوند خورده است. نظامی که از طریق تلویزیون و شبکه های کامپیوتری خود را در عرصه روح بشر نهادینه می کند.

به نظر وی گذار از اختلاف قدیمی میان زمان تاریخی و طبیعی به زمان شبیه سازی شده و یک شکل جدید در دنیای تکنولوژی، در بردارنده منطبق ذاتاً فاجعه آمیز تاریخ غربی تکنولوژی است.

با این پیش زمینه به نظر او وحدت و کلیت بخشی به مفهوم زمان که علم و تکنولوژی حکایت از آن دارد، کشف اصیل یک نقطه همگرایی ذاتی بین طبیعت و تاریخ نیست (چنانکه لوبه و پریگوژین معتقدند) بلکه در واقع پیروزی تکنولوژیکی ساختارهای زمانی بدلی طبیعی بر زمانمندی اصیل تاریخ است. البته از دید ویرلیو، که توسط مسیحیت شکل گرفته، این غلبه تنها می تواند یک پیروزی بدتر از شکست باشد.

چراکه به عقیده او تاریخ این غلبه که با سقوط تکنولوژیکی انسان آغاز شد، تا تصدیق *ex negativo* به وحدت پنهان در نوعی زمانمندی فرجام شناسانه



در زمره همان گرایش به نسبی کردن و تاریخی کردن همه جانبه زمان دانست که با اشاره به نظر رورتی مطرح گردید.

زمان و رسانه

جینانی واتیمو، پیش کسوت ایتالیایی پست مدرنیسم، در مجموعه مقالاتش با عنوان *The Transparent Society* از این «فرضیه» دفاع می کند که «تشدید پدیده های ارتباطی و انتشار روبه رشد اطلاعات و اخباری که با سرعت برق در سراسر جهان (با دهکده جهانی مک لوهان) منتشر می شوند، صرفاً جنبه هایی از مدرن شدن در میان سایر جنبه ها نیستند بلکه می توان گفت این ویژگیها محور و حتی معنای اصلی این روند به حساب می آیند».

ژاک دریدا در این فرضیه با واتیمو هم عقیده است. وی در مقاله خود با نام *The Other Heading - Reflections on Today's Europe* رسانه ای اصلی خود را با نگاهی به اروپا در قالب زیر صورتبندی کرده است: «هویت اروپایی نمی تواند (...) منکر راهها و شاهراههای ارتباطات و ترجمه و بنابراین رسانه ای شدن شود، اما از سوی دیگر این هویت نمی تواند و نباید وجود یک حاکمیت مرکزی را بپذیرد (...) چرا که با ایجاد محل هایی برای اجماع آسان، محلهایی برای اجماع عوامفریبانه و نمایشی، به وسیله شبکه های رسانه ای بسیار و در همه جا حاضر و بی نهایت سریع که فوراً از تمام مرزها می گذرند، این عادی سازی در تمام مکانها و زمانها یک ظرفیت فرهنگی فراهم خواهد آورد. این امر سبب ظهور یک مرکز استیلا، یک مرکز قدرت یا ایستگاه قدرت می شود. مرکز رسانه ای یا صفحه کلید مرکزی امپراطوری جدید، نوعی کنترل از راه دوراست، چنانکه در انگلیسی در مورد تلویزیون بکار می رود. یک جور فرماندهی در همه جا حاضر از راه دور، ظاهراً بی واسطه و مطلق». آنچه در این جملات مطرح می

شود ابهامی ذاتی نسبت به ساختارهای اصلی فهم ما از جهان و خودمان است که با رسانه ای شدن تجربه انسان از زمان در حال پیدایش است. این امر از یک سو فرصتی حیاتی است برای ساختن «هویت فرهنگی اروپایی» و از سوی دیگر با خطر ایجاد «یک مرکز استیلا» همراه است که ممکن است به مرکز رسانه ای امپراطوری جدید تبدیل شود.

زیربنای این اندیشه ها فرضیه ای است که توسط دریدا در دهه ۶۰ و در اولین کار فلسفی اصلیش با عنوان «درباره نوشتارشناسی» مطرح گردید که بر اساس آن تغییر تاریخی در روشهای ارتباطی ما و رسانه های تکنولوژیکی در فلسفه زمان از اهمیت بسزایی برخوردار است. دریدا با در نظر گرفتن پیشرفتهای اخیر در روشهای عملی بازیابی اطلاعات، طرح تحلیل فلسفی- زمانی رسانه های جمعی مدرن را آغاز کرد. طرحی که تا حدی توسط بنیامین و هایدگر در نیمه اول قرن شکل گرفته و در دهه ۵۰ و اوایل دهه ۶۰ توسط اندرسن و مک لوهان ادامه یافته بود. تز اصلی دریدا در درباره نوشتارشناسی این است که شیوه نوشتن آوایی (یعنی نوشتاری که متمایل به الگوی زبان گفتاری است) که تاکنون مشخصه غرب بوده، معطوف به فهم خاصی از زمان است. یعنی «خطی ترین» تصور از زمان که حول بعد گذرای «حضور» متمرکز است.^۳

در عین حال با گذار از سیطره گونه آوایی نوشتار، که با تصور حضور در صدای آنچه بدان اشاره می شود همراه است، به نوشتار «غیرآوایی» چیزی بدست می آید که دریدا آن را «واسازی حضور» و بنابراین گذار به یک «زمانمندی غیرخطی» می نامد. وی در درباره نوشتار شناسی به این نتیجه می رسد که ضروری است واژه نامه های کلاسیک از فلسفه زمان مدرن حذف شوند: «فاهیم حال، گذشته و آینده و هر چیزی در مفهوم زمان و تاریخ که به بدهات آنها دلالت دارد، یعنی هر تصور متافیزیکی از زمان، نمی تواند به حد کافی ساختار این رد پا را توصیف کند». دریدا می گوشت با پیشنهاد استعاره هایی مثل «رد پا» و «تعویق»، تفکر واسازانه در مورد زمان را امکانپذیر سازد و نشان دهد که چگونه مفهوم زمان در پی این واسازی حضور ادراک خواهد شد اما وی، نه در درباره نوشتارشناسی و نه در هیچ یک از کارهای بعدی خود، شرح نمی دهد که تئوری زمان برخاسته از چنین تفکری چگونه خواهد بود.

اودلیل این امر را نوپا بودن ساختار تفکر غیر خطی زمان می داند و معتقد است این ساختار نوپا تنها می تواند در حکم یک روند واسازی در حال پیشرفت- که نوشته های دریدا مرتکب آن شده- بدبینانه مورد انتظار قرار گیرد.

رورتی برخلاف دریدا تاکنون فقط در حاشیه به فلسفه زمان و رسانه پرداخته است. با این حال می توان از توضیحات پراکنده اش پیرامون این موضوع نشانه هایی از یک تئوری پراگماتیستی در مورد زمان و رسانه را استنباط کرد. وی در این اندیشه ها حتی یک گام هم از دریدا عقب تر می رود. به نظر او با پایان معرفت شناسی، که پیش از این در کتابش با نام «فلسفه و آینه طبیعت» به آن اشاره کرده بود، و با تغییر موضع به سمت روایتی عملگرایانه از تئوری هرمنوتیک نه تنها واژه نامه کلاسیک زمانمندی منسوخ گشته بلکه حتی پرسش فلسفی در مورد زمان نیز به همین سرنوشت دچار شده است. این عقیده رورتی از یک سو علیه جریان رایج معرفت شناسانه ای مطرح می شود که مشخصه سنت فلسفه مدرن است و از سوی دیگر با واسازی نوشتارشناسانه دریدا نیز در تقابل است.

رورتی، دریدا و طرفدارانش را به خاطر بیش از حد بها دادن به بعد سیاسی و عمومی مکتب واسازی مورد انتقاد قرار می دهد. او بر این باور است که قدرت واقعی دریدا اول بار در کارهای جدیدترش آشکار می شود و اوج این قدرت نیز در کنار گذاشتن طرح استعلایی یک «نظریه آبرونستی» و جایگزین کردن آن با «کنایه های شخصی» است که به هدف شخصی سازی فلسفه از طریق «متکی کردن آن به تخیل شخصی» صورت می گیرد.

رورتی در برخی نوشته های دریدا نظیر «The Post Card» نویسنده را به خاطر «جراتش در ترک تلاش برای یکی کردن فضای عمومی و خصوصی» و در عوض معرفی فلسفه به مثابه پروژه خصوصی خود آفرینی فردی، مورد تمجید و ستایش قرار می دهد ولی منتقد درباره نوشتارشناسی است چراکه محور بحث آنرا تلاش برای بسط یک تئوری «منفی» در مورد زمان به عنوان نمودی از «رد پا، ذخیره یا تعویق» می داند. تلاشی که به نظر رورتی علی رغم انتقاد دریدا به متافیزیک، خود متافیزیکی است.

اظهارات رورتی در مورد رسانه را باید با توجه به چنین پیش زمینه ای فهمید. اظهارات وی بر مبنای این گفته پروست استوار است که «رمان ها نسبت به نظریه رسانه مطمئن تری هستند». به نظر رورتی آنچه که بیش از یک نظریه عمیق درباره رسانه که بر مبنای فلسفه زمان شکل گرفته اهمیت دارد میزان سودمندی عملی حاصل از رسانه های روایتی نظیر «رمان، فیلم و یا برنامه تلویزیونی» است. در اینجا نگرانی اصلی رورتی مسأله محتوا یعنی روایات عینی ارائه شده توسط رسانه است. این محتواها باید به ما کمک کنند تا هرچه بیشتر «به مرحله ای نزدیک شویم که بتوانیم سایر انسانها را به جای «آنها» به عنوان

اخبار شبکه و لیستهای ایمیل گرفته تا IRC، MUD و MOO ها، نکته مشترک بین همه این سرویسها این است که برخلاف شبکه جهانی فرامتنی، این سرویسها منحصرأ با الگوی متنیت خطی سر و کار دارند. دگرگونیهایی به وجود آمده در رفتار عملی ما با نشانه ها که با فلسفه زمان و رسانه ارتباط پیدا می کند را می توان در تأثیرات حاصل از کاربرد این سرویسهای ارتباطی ساده مورد بررسی قرار داد. تحلیلی که در ادامه می آید محدود به همین سرویسهای ساده است و تغییرات به وجود آمده را با نگاهی به سه دسته از مهمترین سرویسهای ارتباط همزمان اینترنتی به عنوان نمونه، یعنی IRC، MUD ها و MOO ها، مورد بررسی قرار خواهد داد.

در سرویسهای IRC، MUD و MOO ها، نوشتار در حکم واسطه ارتباط همزمان مستقیم بین دو یا تعداد بیشتری از افراد است که به لحاظ فیزیکی از هم دور هستند و احتمالاً هرگز همدیگر را ندیده اند. ناشناختگی خاص موجود در رسانه متنی کتاب تا حدی مشابه است با استفاده از اسم مستعار در «چت آنلاین» که با تعامل همزمان و حضور بی واسطه طرفین مکالمه که ویژه زبان گفتاری در ارتباط رو در روست همراه شده است. در ارتباطات کامپیوتری خصوصیتی که قبلاً معیار تمایز بین زبان نوشتار و گفتار محسوب می شدند در حال یکی شدن هستند و روند انتقال بین زبان و نوشتار روز به روز سهل تر و روان تر می شود. با روی کار آمدن آنچه می توان آنرا - به پیروی از هوسرل- «حضور نا حاضر»^۵ شرکت کنندگان در مکالمه نوشتاری چت آنلاین نامید، جنبه سنتی زبان گفتار به عنوان واسطه حضور در حال کم رنگ شدن است. این امر نشانگر شکلی از حضور از راه دور، یعنی حضور مجازی در نبود حضور واقعی است که به ارتباطات اینترنتی اختصاص دارد. گرچه عاملین نا حاضر به حضور جسمی خودشان ادامه می دهند اما این امر به هیچ وجه مستقیماً به وجود آورنده حضور آنها در محیط چت نیست. این *mise en scène* در نوشتن یک مکالمه، که در آن زبان به جای آنکه شفاهی بیان شود نوشته می شود را می توان تمایل به تحریری کردن زبان دانست.

متناظر با این پدیده گرایش به کلامی کردن نوشتار است. رسانه نوشتار در مورد چاپ کتاب در حکم نوعی تکنولوژی توزیعی است که تعامل میان فرستنده و گیرنده را در بر نمی گیرد. در مقابل، اینترنت ارتباطی را ممکن می سازد که در آن نوشتار، در نقش یک واسطه، تغییر وضعیت مداوم بین فرستنده و گیرنده را به شکلی نرم و منعطف، شبیه آنچه ویژه گفتار است، فراهم می آورد. در واقع همین کاربرد شبه زبانی و دوطرفه نوشتار مورد استفاده در حالت مکالمه است که می توان

می دهد که «رسانه الکترونیکی می تواند آنچه دریدا تنها به زحمت و با توسل به چاپ شرح می داد را به سهولت اثبات کند (...).»

بنابراین می توان گفت که ترکل، لندو و بولتر بر این عقیده اند که می توان تحقق ایده های اساسی فلسفه پست مدرن را در فضای اینترنت و در قالب تجارب ارتباطی عینی یافت. علت این عقیده را می توان با نگاهی به واسازی نوشتارشناسانه مفهوم خطی زمان از نگاه دریدا بطور دقیق تری روشن کرد. تز راهنما در تبیین این امر این است که با در نظر گرفتن اینترنت، رویه پراگماتیکی بحث که رورتی برخلاف دریدا طرفدار آن است، از مناسبت خاصی برخوردار می شود چراکه آنچه در رسانه کتاب چاپی نیاز به واسازیهای فلسفی پیچیده دارد یا تغییر می ممکن در ساختار رسانه ها به یک تجربه عملی روزمره تبدیل می شود. تأثیر انسجام آور ساختارهای نشانه شناختی شبکه ای موجود در اینترنت در پیدایش واقعی «جوامع مجازی» به وضوح مشخص می شود. اما باید اذعان کرد که صرفاً محتوای رسانه نیست که منجر به انسجام می شود و از این رو با هم باید در مقابل رورتی تا حدی حق را به جانب دریدا داد. برخورداری از شانس تعیین کلی شرایط حضور موجب گرد هم

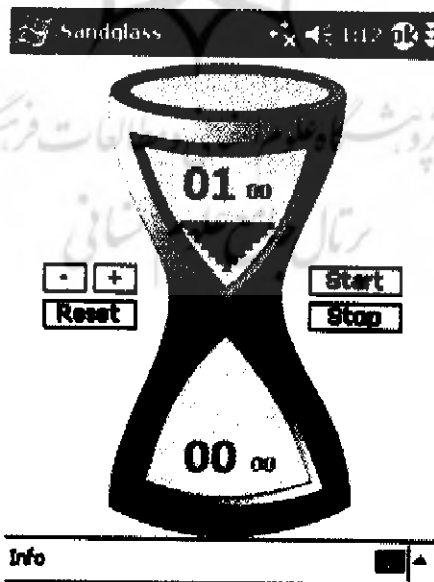
«یکی از ما» بینیم». رورتی کار اصلی رسانه را ایجاد همبستگی واقعی میان افرادی می داند که با واژه نامه های مختلفی بزرگ شده اند و با این حال می توانند با یادگیری گام به گام به کمک رسانه واژه نامه هایشان را به هم پیوند دهند.

از دید رورتی تحلیل های فلسفی ارائه شده توسط دریدا پیرامون تأثیرات عمیقی که تکنولوژیهای رسانه ای بر ساختارهای اصلی زمانمندی انسانی داشته اند صرفاً تلاشی بیهوده و محکوم به شکست است. در واقع باید با رورتی هم عقیده شویم که هرمنوتیک فلسفی رسانه ای عمیق دریدا در باره نوشتارشناسی نوعی فلسفه استعلایی تاریخی شده است. اما رورتی نیز نمی تواند منکر این شود که توجه به اشکال زمانی و ساختارهای ادراکی که امروزه در برخورد تکنولوژیکی راه دور میان انسان و ماشین در حال نهادینه شدن است، عامل مهمی است که باید برای قضاوت در مورد اثر رسانه های الکترونیکی در منسجم کردن انسانها مد نظر قرار گیرد. مطالبی که در ادامه می آید می کوشد با نگاهی به اینترنت هر دوی این جنبه ها، یعنی جنبه مورد نظر رورتی که بر «محتوا» تأکید دارد و جنبه «صوری» مورد توجه دریدا، را در یک رویکرد کلی جمع کند.

زمانمندی های رسانه ای اینترنت

در سال ۱۹۹۵ شری ترکل آمریکایی، جامعه شناس کامپیوتر، کتابی با نام «زندگی بر روی پرده: هویت در عصر اینترنت» منتشر کرد که می توان آن را متنی کلاسیک در حوزه پژوهش علوم انسانی پیرامون اینترنت دانست. نویسنده در این کتاب به طرفداری از این تر جالب می پردازد که معتقد است شرایط عینی تجربه در اینترنت دستیابی به حجم کثیری از همان روابطی را امکانپذیر ساخته که دریدا و دیگر فلاسفه پست مدرن دهه های ۶۰ و ۷۰ آنها را به عنوان قضایایی پیچیده و به زبانی رمز آلود بیان می کردند. بر این اساس ترکل ارتباطات کامپیوتری در دنیای اینترنت را تجربه ای می داند که از طریق آن اندیشه دریدا «پایین بر زمین» آورده می شود.

جرج پ لندو و جی دیوید بولتر پیش از این در پژوهشهای خود پیرامون ساختارهای فرامتنی اساسی در متنیت الکترونیکی که در کامپیوترهای مستقل بکار می رود به نتایج مشابهی رسیده بودند. از این رو لندو و بولتر با عنوان «فرامتن، محل تلاقی نظریه انتقادی معاصر و تکنولوژی» تأکید می کند که «آنچه دریدا و دیگر نظریه پردازان انتقادی به عنوان بخشی از یک ادعای ظاهراً گزافی در مورد زبان مطرح می کنند دقیقاً در وصف اقتصاد جدید خواندن و نوشتن با روشهای مجازی الکترونیکی مصداق پیدا می کند. بولتر نیز در کتابش با نام «فضای نوشتن: کامپیوتر، فرامتن و تاریخ نوشتن» توضیح



آمدن انسانها می شود. پتانسیل واقعی و جالب اینترنت که در ادامه به آن خواهیم پرداخت این است که این رسانه اشکال قطعاً عملی زمانمندی را با فراهم آوردن لوازم فنی ظاهری برای تعیین شرایط حضور امکانپذیر می سازد. امروزه رابطهای کاربر گرافیکی موجود در شبکه جهانی، محور اصلی اینترنت را تشکیل می دهند و سرویسهای اینترنتی کلاسیک قدیمی را باید متمایز از این اشکال جدید دانست. از جمله کاربردهای قدیمی سرویسهای بسیاری از ایمیل و صحبت،

آن را تمایل به کلامی کردن نوشتار نامید.

ماهیت همانند این گرایشهای به سمت تغییر، یعنی گرایش به تحریری کردن زبان و کلامی کردن نوشتار، دلالت بر این دارد که نه زبان گفتار و نه نوشتار هیچ یک بی تغییر و دست نخورده باقی نخواهند ماند. در چت آنلاین شکل ارتباطی زبان گفتاری از حالت رسانه کلامی در آمده و حالت رسانه نوشتاری را به خود گرفته است. در این حالت ویژگیهای خاص کلمات بیان شده در نشانه یک نشانه بودن بروز می کند یعنی به مثابه نشانه نوشته شده یک نشانه بیان شده. بر عکس، نوشتار نیز از ویژگیهای معمول زبان نوشتاری فاصله می گیرد. در چت آنلاین نوشتار قابل مدل کردن بطور تعاملی می شود یعنی شکلی از نوشتار که بیشتر شبیه زبان گفتاری عمل می کند. دیگر کلمه نوشته شده در حکم نشانه نوشته شده یک نشانه اصیل-در حالیکه دومی هم دیگر شبیه نشانه نیست-مورد سوء تعبیر قرار نمی گیرد بلکه کلمه نوشته شده نشانه نشانه نشانه... است، یعنی بخشی از یک روند نشانه شناختی بی پایان با یک پایان نسبی که در عمل معین می شود.^۶ نتیجه این دو گرایش این است که فهم ما نسبت به آنچه منظورمان از «زبان» (گفتار) و «نوشتار» است دستخوش نوعی تمرکز زدایی است که نشان می دهد چگونه شرایط محتمل رسانه ای، تصورات قبلی ما از این دو را شکل می داده اند.

تکنولوژی رسانه ای از طریق این تمرکز زدایی دوطرفه زبان و نوشتار، که در محیط اینترنت رخ می دهد، مبنایی نوشتارشناسانه برای زمانمندی غیرخطی پی ریزی می کند. از دید دریدا و برخلاف نظر کانت، زمان و مکان اشکال پیشینی شهود ما نیستند که بطور استعلایی در نظام علایم تجربیمان جایگزین شده باشند بلکه آنها بیشتر اثرات یک ساختار به لحاظ نوشتارشناسانه قابل توصیف اند. دریدا می گوید: «منشأ تجربه زمان و مکان، این نوشته تعویق، این بافته ردپاها، اجازه می دهد تا تفاوت بین فضا و زمان به وضوح مشخص شود و این چنین در وحدت یک تجربه پدیدار گردد».

آنچه دریدا تا حدی به طور مبهم و شبه استعلایی تحت عنوان «بافته ای از ردپاها» طرح می کند را می توان در چارچوب تجربه ما از زمان در فضای رسانه ای موجود در اینترنت و به مثابه تجربه واقعی کاربرد تغییر یافته نشانه و تغییر شکلهای وابسته مشاهده کرد. به جای چارچوب سلسله مراتبی بازنمودها- که اساس آن قرابت نشانه به حضور شفاف چیزی است که نشانه بدان اشاره دارد- در اینترنت شبکه ای از نا حاضرهای عملی و روابط نمادشناسانه داریم.

تعامل موقت این نا حاضر ها دیگر در افقهای نظری بازنمایی رخ نمی دهد بلکه این تعامل

مربوط است به زمینه ای عملی که کنشهای واقعی در آن رخ می دهند. همین گذار از زمانمندی نظری بازنمود به زمانمندی عملی کنش نشانه شناختی است که امضای رسانه ای اینترنت را متمایز می کند.

این مسأله در مورد تجربه خاص زمان که کاربران اینترنت با آن مواجهند به چه معناست؟ برای پاسخ به این پرسش خوب است مقایسه ای داشته باشیم بین شرایط زمانی معمول در کاربرد اینترنت و چارچوبهای زمانی که از کاربرد تلویزیون با آنها آشنایی داریم. در حالیکه تلویزیون تعیین کننده یک سیر زمانی خطی ثابت برای مخاطبینش است، زمانبندی، یعنی همان ترتیب زمانی ملاقاتهای آنلاین، در MUD ها و MOO ها با توافقیهای فردی بین کاربران صورت می گیرد. البته در اینجا نیز قواعد خاصی به سرعت خود را نهادینه می کنند اما این قواعد صرفاً قراردادهایی هستند که شما خود تعیین می کنید و می توان در جوامع مجازی اینترنت آنها را مورد بحث و بررسی قرار داد. در سرویسهای ارتباطی اینترنت به جای حضور معینی که به واسطه تلویزیون به مخاطب منفعل منتقل می شود، زمانهای بطور اجتماعی تولید شده ای از حضور داریم که در آنها کاربران هویت خود را بر پایه تعامل نوشتار محور و در بستری از برنامه های مشترک برای آینده شکل می دهند.

به علاوه در محیط مجازی ارتباطات متن محور کاربران خود می توانند به ساختن و تهیه شرح روایی همان فضای مجازی بپردازند که همراه با سایر شرکت کنندگان در حال حرکت در آنند. دیگر فضا وجود معینی نیست که بتوانید به سادگی و منفعلانه، بی آنکه کوچکترین تأثیری بر آن داشته باشید، در اطراف آن حرکت کنید. در عوض این فضا به مصنوعی آگاهانه شکل گرفته و زیبا شناسانه طراحی شده تبدیل می گردد. به موازات ساخت اتاقهایی که عاملین آنلاین گرداگرد آنها در حرکتند زمانهایی که روایتهای مربوطه در آن در حال اجرا هستند نیز توسط خود شرکت کننده ها طراحی می شود.

مکثمندی مجازی خاص MUD ها و MOO ها با زمانمندی مربوطه آنها همگنی دارد. برخلاف کاربران تلویزیون یا بازیهای کامپیوتری طراحی شده برای ماشینهای مستقل، شبیه سازهای فضا و زمان بر ساکنان جوامع اینترنتی، یعنی جهانهای متن محور MUD و MOO، تحمیل نمی شود بلکه آنها فضا و زمان را به مثابه ساختارهای خلاقانه شکل پذیری از داستان سرایی تجربه می کنند. در MUD و MOO ها نوعی تأثیری کردن فضا و زمان رخ می دهد. شرکت کنندگانی که از حق برنامه نویسی برخوردارند و آنرا بکار میبرند معماران و نمایش پردازان این تأثیر مجازی می

شوند، تأثیری که در طراحی الکترونیک آن، ساختار مبنایی مکان- زمان ادراک ما نیز طراحی می شود.

سرسشت متن محور این فضاهای ارتباطی در زمانمندی و مکانمندی روایی خاص جهان MUD و MOO ها از اهمیت محوری برخوردار است. با فروکاستن بی هوش کننده ارتباطات به ارتباط با وساطت نوشته ای با عملکرد تعاملی، اشاره های لمسی، صوتی و بصری که در ارتباطات رودرو بطور ناخود آگاه مسلم فرض می شوند، در رسانه نوشتاری به طور آگاهانه ساخته می شوند.

حضور نا حاضر شرکت کنندگان در چت آنلاین به این معناست که ما باید برای دیگران شرح دهیم که شبیه چه هستیم، صدایمان چگونه است، چگونه احساس می کنیم، کی و کجا حرکت می کنیم و بطور کلی چه جور موجودی و در چه جهانی هستیم. کنش و تعامل ما با همراهمان و با اشیای مجازی نیز در رسانه نوشتار دیجیتال رخ می دهد، یعنی در یک روند نوشتار تعاملی و خود به روش نشانه.

در این صورت ماهیت تفسیری و فهم روزمره ما از جهان و خودمان و نیز ساختار شکل گرفته «روشهای جهان سازی» ما روشن و برای همه قابل تجربه می شود. در اینجا با جنبه روشن کننده مهمی از روشهای تعاملی متن محور موجود در ارتباطات شبکه ای بر می خوریم. در نوشتار تعاملی MUD ها و MOO هادریافت ما از علایم در قالب تجربه ای است که دیگر ربطی به بازنمود یک حقیقت فرا نماد شناختی ندارد بلکه به کنشی سازنده در درون و از طریق نشانه ها مربوط است. از این رو به معنایی کاملاً عمل گرایانه و عینی می توان گفت که در فضای اینترنت واقعیت اثر متقابل دالهاست، شبکه ای متنی از نشانه های متقابلاً ارجاعی که معنای آن دیگر به یک خارجیت مستقل از نشانه اشاره نمی کند بلکه در محدوده تعاملات واقعی خود را بطور بین الادهایی می سازد.

نهایتاً بعد از این توضیحات بیابید دوباره به روزتی بازگردیم. روزتی رسانه های ادراکی را اشکال ادیبانه ای از روایت می شمارد که به وسیله «داستانهای احساسی و غمناک» خود می توانند بر انسجام و همبستگی تأثیر گذار باشند. او امیدوار است که با کمک رسانه و از راه «اتصال هزاران کوک ریز (...) و به یاد آوردن هزاران تشابه کوچک» بتوانیم گروههای انسانی که در فرهنگهای اجتماعی، سیاسی و جغرافیایی متفاوت و با عقاید مختلفی رشد کرده اند را گرد هم آوریم. این مدینه فاضله- که «پیشرفت اخلاقی را به معنای حساسیت و قدرت پذیرش فزاینده نسبت به نیازهای انبوه رو به رشد انسانها و اشیا می داند»- را می توان مستقیماً در رابطه با شیوه

فرا فرهنگی ارتباط دانست که ویژه جوامع مجازی دنیای اینترنت است.

پیرلوی، فیلسوف فرانسوی، در کتابش با عنوان «خرد جمعی»: دنیای در حال ظهور انسان در فضای مجازی، اینترنت را به مثابه «آفرینش واسطه جدید ارتباط، تفکر و کار» معرفی می کند که «ما را قادر خواهد ساخت تا مثل یک گروه بیندیشیم (...). و به گفتگو بر سر راه حل‌های فوری عملی برای مسائل پیچیده ای بپردازیم که ناگزیر باید با آنها مواجه شویم».

مبنای این عقیده لوی بر پایه یک بینش اجتماعی در مورد اینترنت است که پیش از این در سال ۱۹۶۸ توسط سران آژانس پروژه های تحقیقاتی پیشرفته (ARPA) آمریکا صورتبندی شده بود. لیک لیدر و تیلور، دو تن از سران اصلی این آژانس، با نگاهی به جوامع تعاملی آنلاین در آینده نوشتند: «این جوامع در بیشتر حوزه ها از افرادی تشکیل خواهند شد که به لحاظ جغرافیایی از هم جدا هستند و بنابراین نه در مکانی مشترک بلکه دارای علایقی مشترک خواهند بود (...). فرد آنلاین زندگی شادمانه تری خواهد داشت چراکه انسانهایی که با وی در تعاملند بیشتر به خاطر اشتراک در اهداف و علایق انتخاب شده اند نه به خاطر مجاورت اتفاقی». این نقل قول به وضوح نشان می دهد که بعد اجتماعی شبکه حتی در محیط نظامی ARPANET، که توسط وزارت دفاع ایالات متحده در اواخر دهه ۶۰ ایجاد شد و اینترنت هم بعدها به دنبال آن آمد، نیز نقشی اساسی ایفا کرده است.

دیدگاه مطرح در اندیشه های لوی، لیک لیدر و تیلور در مورد بعدی از اینترنت که به شکل گیری جوامع فراجغرافیایی و انسجامهای فرا فرهنگی می انجامد نه تنها بر محتوا استوار است که بیشتر محصول این واقعیت است که شبکه های تعاملی به وجود آورنده ارتباطاتی هستند که پیدایش جوامع هم عرض علاقه محور را تسهیل می کنند.

در IRC، MOO، IRC، MUD ها و افرادی که در زمان و مکان از هم جدا هستند و بدین معنا در جهانهای مختلف زندگی می کنند، می توانند مجازاً در جهانی مشترک زندگی کنند که مختصات مکان- زمانی اصلیش را خودشان با هم در روند گفتگویی جمعی می سازند.

در این میان جنبه روشنی بخش ارتباطات شبکه ای، که قادر است باعث ایجاد نوعی آگاهی از ماهیت شکل گرفته و تفسیر شده فهم روزمره ما از خودمان و جهان شود، نقش بسزایی بر عهده دارد. چرا که درک ویژگی احتمالی بودن حتی عمیق ترین باورهای ما حاکی از اصل مهمی در گفتگوی فرا فرهنگی است که دقیقاً به درهم بافتن باورهای احتمالی با منشاهای مختلف به

یکدیگر مربوط می شود.

مسئله پیشینه های فلسفی که تعیین کننده جنبه های سیاسی، اجتماعی و روشنی بخش رسانه های جدید هستند، مورد توجه رورتی نبوده اند چرا که اندیشه های وی تاکنون فقط محدود به رسانه های جمعی کلاسیک نظیر «رمان، فیلم و برنامه های تلویزیونی» بوده است. دلیل این امر خصوصاً این است که رورتی صریحاً فضای عمومی- سیاسی رسانه را از واژه نامه های پیچیده فلسفی تفکیک می کند.

به عقیده وی واژه نامه های فلسفی را باید به مثابه طرح خود آفرینی شخصی نویسندگان آن دانست که عقل سلیم معمولاً کمتر می تواند در مورد آن اظهار نظر کند. به علاوه اگر واژه نامه های فلسفی بتوانند راه خود را در میان انسانهای عادی باز کنند، که البته به نظر رورتی این امر در برخی شرایط استثنایی میسر می شود، باز هم این فرآیند «در یک پروسه طولانی» رخ خواهد داد یعنی در مجموعه ای از شرح و بسط های تاریخی که باید با واحد قرن اندازه گیری شود.

این عقیده محافظه کارانه در مورد معنای فلسفه باید در عصر تکنولوژیهای رسانه ای جدید مورد تجدید نظر قرار گیرد. مقایسه های شرح داده شده بین نوشتارشناسی دریدا و دیگر گونیهایی پدید آمده در دنیای اینترنت باید تا حدی نشان

تکنولوژی رسانه ای از طریق تمرکز زدایی دوطرفه زبان و نوشتار، که در محیط اینترنت رخ می دهد، مبنایی نوشتارشناسانه برای زمانمندی غیرخطی بی ریزی می کند

داده باشد که «روند سریعاً رو به تغییر تجارب زبانی اروپایی» همزمان منجر به تغییراتی در مبنای فلسفی عقل سلیم می شود که سریعتر و بنیانی تر از آن چیزی است که رورتی آمادگی پذیرش را دارد. به همین دلیل گفته های رورتی که در آن «مسائل پیچیده و رمالود مورد توجه دریدا» صرفاً «تخیلات او (دریدا)» خوانده می شود که «هیچ ربطی به زندگی عمومی (دست کم تا آنجا که ما در حال حاضر می توانیم ببینیم) ندارد» را نیز باید مورد بازبینی قرار داد. جملاتی از این دست اهمیت فلسفی رسانه ای ناشی از تأملات دریدا در زمینه ارتباطات جدید و تکنولوژی های ارتباطی را نادیده می گیرند.

خوانش رسانه ای- عمل گرایانه نوشتارشناسی می تواند در دستیابی به شناختی از تأثیر و تأثر متقابل میان ایجاد واژه نامه های فلسفی، و استقرار تکنولوژیهای رسانه ای جدید و دیگر گونیهایی موجود در فهم روزمره انسان عادی از خود و

زندگی مفید واقع شود.

اگر کسی رسانه های تکنیکی مدرنیته را در حکم ماشینهایی بداند که با کمک آن جوامع می توانند در زمانی نسبتاً کوتاه به واژه نامه های نو، اشکال جدید زمانمندی و روشهای تازه ای در ساختن جهان دست یابند، با این تغییر روشن می شود که مسائل مربوط به سیاست رسانه ای، ابعاد فلسفی واقعی دارند و نظریه های فلسفی درباره رسانه نیز از جنبه هایی کاملاً سیاسی برخوردارند. این روابط نیازمند تحلیلی متمایزند که نه با انتقاد فرهنگی از فرجام شناسی پسا تاریخی رسانه یکی است و نه با منزوی کردن فلسفه در قلمرو احتمالاً شخصی خود آفرینی فردی. بر عکس ما نیازمند تعامل فعال فلسفه رسانه و سیاست رسانه در عصر اینترنت هستیم، تعاملی که منتقدانه و مشترکاً به تعیین وضعیت تکنولوژیهای جدید می پردازد. چنین تعاملی در شرایط تجاری کردن تکنولوژیهای جدید از اهمیت بسیاری برخوردار است چرا که با تجاری کردن بدون تأمل شبکه های تعاملی امکان به خطر افتادن فرصتهای فراهم آمده توسط اینترنت وجود دارد.

یادداشتها

- برای آگاهی بیشتر از زمانمند کردن پراگماتیکی زمان به Gimmner, Sandbothe and Zimmerli, ۱۹۹۷, ۷۸-۱ مراجعه کنید.
- مفهوم پست مدرنیته که در اینجا و در ادامه به معنای «مدرنیته پست مدرن» بکار می رود توسط Wolfgang Welsch مطرح شد. این منبع را ببینید: (Welsch, ۱۹۸۷, ۱۹۸۸; Welsch & Sandbothe, ۱۹۹۷)
- در اینجا به تعریف نوشتارشناسانه دریدا از حضور به مثابه «وجود صوری مدلول» توجه کنید. (Derrida, ۱۹۷۶, ۱۸).
- تحلیل فلسفی رسانه با در نظر گرفتن شبکه جهانی فراشنی را می توانید در ((Sand and bothe ۱۹۹۶, ۱۹۹۷ ببینید.
- مفهوم نا حاضر در نتیجه مقایسه آزادی با مفهوم نا تصور که توسط هوسرل ابداع شده بکاررفته است. آنچه من آنرا «حضور نا حاضر» می خوانم شکل حضور از راه دور ویژه اینترنت می باشد، یعنی حالتی از حضور مجازی که بر پایه غیبت حضور جسمی واقعی استوار است.
- حضور نا حاضر با تأخیر دائمی اش نسبت به حضور جسمی مشخص می شود، یعنی تنها همیشه با مشترک حاضر بودن وجودش در حالت نا حاضر و نه هرگز با حاضر به معنای حضور محض.
- از این رو در رسانه اینترنت رشد درونی دور از دسترس در فلسفه واضح و آشکار می شود، یعنی همان رشدی که Josef Simon به تبعیت از دریدا، بطور نظام مندی در کارش با عنوان Philosophy of the Sign (Simon, ۱۹۹۵) مطرح کرد. رشدی که از لحاظ تاریخی در چارچوب «یک روند وارونه سازی» تفکر نمادشناختی فلسفه غربی قرار می گیرد.
- رورتی تأکید می کند که «اشتباه است که بباندایشیم دریدا یا هرکس دیگر مسائل مربوط به ماهیت متنتیت یا نوشتار را که سنت فلسفی از آنها غافل بوده «نسخیسی داده است».

نگامی به فلسفه تلویزیون

جایگزینی واقعیت



تلویزیون بی گمان به عنوان رسانه دوران مدرن دریافت بشر را از جهان شکل می بخشد چراکه در عصر حاضر این رسانه ها هستند که تصویر ما را از واقعیت شکل می دهند. رسانه ها با نظامی از نشانه های دیداری، نوشتاری و گفتاری برداشت انسان را از واقعیت تحت تأثیر قرار می دهند. تصویر، گفتار و نوشتار طی قرن بیستم مرکز ثقل بسیاری از مباحث و مجادلات فلسفی بوده اند و البته این مولفه ها چه در رسانه های مکتوب و چه در رادیو و تلویزیون بر فهم انسانی از زمان و مکان و همچنین چگونگی استفاده از تصاویر، آواها و حروف تأثیر گذاشته اند. در این میان تلویزیون رسانه ای است که ادراکی جهانی را برای انسان میسازد و شاید این گفته مارتین هایدگر در سال ۱۹۶۶ یعنی زمانی که نخستین تصاویر از فضا توسط بشر گرفته شده، درباره اهمیت و میزان تأثیر تلویزیون جالب باشد که: دیگر به بسبب اتم نیازی نیست زیرا وسیله ریشه کن کردن انسان ها نزد ماست.

تلویزیون، تصویر

برخی از اندیشمندان همچون فرانک هارتمن در نوشته های خود تحولات انجام گرفته در عرصه رسانه های جدید را با عنوان چرخش تصویری (Icinic Turn) تبیین می کنند و معتقدند که رسانه های جدید که تلویزیون یکی از مهم ترین آنهاست تغییرات مهمی در فرهنگ ایجاد نموده اند. تسلط فزاینده تصویرها در فرهنگ رسانه ای به کاسته شدن از کتابت می انجامد. برخی از فلاسفه نیز نوشتار را وسیله ای برای بیان افکار می دانند. به عنوان مثال گوتلب فرگه در سال ۱۸۲۹ کتاب «زبان معمول تفکر ناب» را با این هدف منتشر می سازد که زبان را به عنوان نشانه ها بسط دهد. زبان و نوشتار باید در زبانی از نشانه ها به هم پیوند بخورد تا به محتوایی منطقی بینجامند. فیلسوف و دانشمند زبان شناس آمریکایی چارلز اس پیرس این جمله را در معناشناسی بیان نموده که همه تفکرات در نشانه هاست. مارشال مک لوهان نیز در آغاز عصر تلویزیون از فرهنگ بدون نوشتار سخن گفته بود و این برداشت، آغاز زبان تصویر را در دوران رسانه های دیداری نوید می داد. عصری که فن آوری های جدید آن را فرا گرفته و انسان برای فهم گوناگونی های این دوران باید راه های تازه ای را بیابد تا بتواند دنیای جدید را قابل فهم نماید به همین سبب به تعبیر هارتمن در این دوران تصویر به عنوان یک پدیدار مطرح می گردد.

هارتمن می گوید در بحث فلسفه رسانه ای خود به تبیین تصویر پرداخته. به همین سبب او تصویر رسانه ای را از تصویر در دوران مدرن متمایز می سازد، هرچند که تصویر حتی در ساده ترین نوع خود نیز انسان را از تجربه مستقیم واقعیت دور می سازد و به همانند سازی منجر می شود.

بودریار، فیلسوف فرانسوی همانند سازی را اینگونه تعریف می کند: جایگزین نمودن واقعیت با نشانه هایی از واقعیت. به عبارت روشن تر ما با نشانه ها یا نمادهایی از

واقعیت سرکار داریم و به جای واقعیت، این نشانه ها و سمبل ها را می بینیم. بودریار همانند سازی را یکی از فرایندهای فرهنگی مدرنیته می داند و معتقد است، پس از دوران صنعتی شدن به جای واقعیت، مدل ها و کدهایی از واقعیت را دریافت می کنیم که این کدها نمی گذارند واقعیت رخ دهد بلکه آن را تولید می نمایند. او عقیده دارد که رابطه میان واقعیت و نماد در دوره باروک نیز قابل مشاهده بوده است اما این وضعیت بدان سبب به دوران مدرنیته مربوط است که نمی توان میان واقعیت و مجاز و یا به عبارت دیگر میان واقعیت و نماد تفاوتی قائل شد.

بودریار عقیده دارد که رسانه ها چیزی نیستند جز ابزارهایی شگفت انگیز برای بی ثبات کردن حقایق و واقعیات مربوط به تمام حقایق تاریخی و سیاسی... اعتیادی که ما به رسانه ها پیدا کرده ایم، امکان ناپذیر بودن زندگی بدون رسانه هابر اثر شوق ما به فرهنگ و اطلاعات نیست، بلکه در نتیجه معکوس سازی معانی حقیقت و بیهودگی و در واقع انهدام این اصول توسط رسانه هاست. بودریار تنها بدین نکته اشاره نمی کند که تفاوت و تمیز میان تصویر و واقعیت برای ما ممکن نیست، بلکه او معتقد است آنچه که ما امروزه مصرف می کنیم، صرفاً ارائه تصویر برای خودش نیست بلکه مجازیتی برگرفته از به دنبال هم قرار گرفتن نمایش ها یا نماد های ممکن است. همانند سازی در واقع از بین بردن توان فهم و تشخیص تمایز میان واقعیت و نماد است.

هارتمن نیز عقیده دارد تصاویر رسانه ای چیزی متفاوت از تصاویر معمولی هستند که ما در نظر می آوریم. این تصویرها، تصاویری فنی هستند، یعنی بخشی از واقعیت رسانه ای، که نه واقعی هستند و نه تخیلی. در واقع در اینجا دوگانگی میان بود و نمود (هستی و نظاهر آن) دستگاه ها ادراکاتی را تولید می کنند که ابتدائاً انسانی نیستند و باید نخست بر گردان شوند. تصویر رسانه ای واقعیت بدواً آن را دو برابر نمی کند. در گذر تصویر عادی به تصویر تلویزیونی و سپس به تصویری که در رایانه دریافت می شود، واقعیت های رسانه ای تازه ای پدید می آیند. عوالم رسانه ای بسیار مصنوعی هستند و موضوع های مجازی در آن بسیار به چشم می خورد.

تصاویر بر برداشت ما تأثیر می گذارند. فرهنگ امروزی به گونه ای فزاینده از این صور خیال شکل گرفته است. صورتی که در مجموع واقعیت جدیدی را شکل می دهند. فرهنگ امروزی شامل واقعیات ساختمانی است که از آنچه بنیاست به آن اشاره کند، واقعی ترند. ولی آخراً امر هیچ عطفی صورت نگرفته است، همچون هنگامی که زندگی اجتماعی به شکل یک پارک موضوعی در یک مکان به معرض نمایش گذاشته می شود، عنصر ساختمانی آن سر بر می آورد.

در این دنیای مجازی همانگونه که اشاره گردید، نخستین گام در تبیین فلسفه تلویزیون، بررسی تصویر رسانه ای دوران مدرن به عنوان یک پدیدار یا یک نماد است که انسان امروزی برای تبادل افکار و نیز برای تفکر آن

را به کار می برد و تفکر و ادراک انسان از طریق این نمادها صورت می پذیرند که واقعی نیستند.

تلویزیون به مثابه شکلی از تجربه و تفکر

هنگامی از فلسفه تلویزیون سخن می گوئیم در واقع این فلسفه به نوعی با تصویر پیوند می یابد. شاید در بدو امر تلویزیون یا به اصطلاح همان جعبه جادو صرفاً به عنوان وسیله ای به نظر آید که فردی در گوشه ای از جهان در لحظه به مشاهده رخدادهایی می پردازد که در سویی دیگر رخ می دهند اما موضوع به همینجا خلاصه نمی شود چراکه تماشاگر، جهان را از دریچه تلویزیون تجربه می کند. تلویزیون ادراک و ارتباط را سازماندهی می کند و همراه با این دو، و در حین این دو فرایند امکان تفکر را نیز سازمان می بخشد.

اولیور فاله و لورنس انگل نویسندگان کتاب فلسفه تلویزیون، معتقدند که تلویزیون با توجه به سازمان بندی و شیوه عمل مختص به خود، تفکر و تجربه ای را تولید می کند. و به عبارت دیگر تلویزیون در اصل شکلی مختص به خود از تفکر و تجربه است. در این نظریه نه تنها جنبه فنی تلویزیون فراموش نمی شود بلکه بر آن تأکید و تمرکز نیز می شود. تلویزیون به عنوان عضو مائیتی زندگی انسان است که به فنی شدن و تکنیکی شدن تفکر می انجامد. نقش این رسانه رابه عنوان ابزار روزمره ابزار نمودن خویش نمی توان انکار کرد.

به فلسفه تلویزیون از منظرهای دیگری نیز نگاه شده است: برخی دیگر از اندیشمندان این عرصه همچون ریچارد دینست (Richard Dienst) تلاش نموده اند با نگاهی هستی شناسانه به دنیای تلویزیونی شده نگاه کنند و جالب است که کوشیده اند نقطه آغازین مبحث خود را از اندیشه های هایدگر بیرون کشند. در این روش تلویزیون به صورت هستی شناسانه در پیوندش با انسانها به عنوان یک ابزار و وسیله خبر رسانی و تصور نمودن بررسی می گردد.

برخی نیز به نقد روند ادراک از طریق دستگاه های فنی پرداخته اند. این مسئله بارها مورد نقد واقع شده است که با سیطره دیدنیها و یا به عبارت بهتر تصاویر تلویزیون واقعیت به سویی دیگر نهاده شده است. ماری آن دوآن (Mary Ann Doane) از جمله منتقدانی است که بحرانی اطلاعاتی را در پس تصاویر تلویزیونی پیش بینی می کند که سرانجام به از بین رفتن تفکرات می انجامد.

نگاه هایده ماری شوماخر (Heidemarie Schumacher) به تلویزیون از منظری دیگر است. او تلویزیون را به عنوان پدیده ای هیستریک می نگرد که اشکال فراواقعیت را شکل می بخشد. این موضوع بیشتر در افکت ها و سریال هایی که احساسات بازیگر نمایش به نحوی بارز نشان داده می شود، بیشتر نمود دارد؛ چراکه تماشاگر احساسات اشک ها و لبخندهای بازیگر را به صورت واقعی می پندارد و با احساساتش با آن برخورد می نماید اما در واقع چنین نیست.